

کانت، تراکتاتوس ویتگنشتاین و سوژه متافیزیکی

کانت پس از تقد رویکرد رئالیستی موجود در متافیزیک سنتی، که فاعل شناسا و فاعل اخلاقی را جوهر^۱ قلمداد می‌کند، مفهوم سوژه متافیزیکی را جایگزین این جوهر می‌سازد. سوژه متافیزیکی به دلیل سوژه بودنش می‌تواند توجهی‌گر بستر کلی شناخت و قانون اخلاقی باشد، بی‌آن‌که نیازی باشد تا خود، موضوع هر گونه علم و اثباتی واقع شود. ویتگنشتاین مقدم به‌خوبی واقف به کاربرد چنین سوژه‌ای برای یک نظریه دلالت‌شناختی است و از همین رو در تراکتاتوس صریحاً از آن یاری می‌گیرد، به‌طوری‌که به نظر می‌رسد سوژه متافیزیکی نزد وی طنین کانتی دارد. با این حال، تفاوت آشکار رویکرد ایده‌آلیستی کانت به سوژه متافیزیکی با رویکرد غیرایده‌آلیستی ویتگنشتاین موجب شده تا ویتگنشتاین از آن استفاده‌ای جداگانه کند، ولی همین حد از استفاده هم موجب ظهور ناسازگاری در نظریه تراکتاتوس شده است که شاید بتوان آن را از دلایل شکست پروژه تراکتاتوس دانست. این مقاله در راستای تبیین و نشان دادن این ناسازگاری گام برمی‌دارد. بدین منظور، بخش نخست مقاله به تبیین جایگاه سوژه متافیزیکی نزد ویتگنشتاین اختصاص دارد و بخش دوم، با تمرکز بر دامنه سوژه متافیزیکی در فلسفه کانت،

- McGuinness, B. (2002) *Approaches to Wittgenstein: Collected Papers* (London and New York, Routledge).
- Ostrow, M. (2002) *Wittgenstein's Tractatus* (UK: Cambridge University Press).
- Poincare, H. (1902) *Science and Hypothesis*, English Translation, Dover, 1952, French edn, Flammarion, 1968.
- (1905) *The Value of Science*, English Translation, Dover, 1958.
- Proctor, G. (1959) «Scientific Laws and Scientific Objects in the *Tractatus*», *The British Journal for the Philosophy of Science*, 10, 39.
- Wittgenstein, L. (1961) *Tractatus Logico-Philosophicus*, Translated by D. Pears and B. McGuinness (London and New York: Routledge and Kegan Paul), Revised Edition: 1974.
- White, R. M. (2006) *Wittgenstein's 'Tractatus Logico-Philosophicus': A Reader's Guide* (London and New York, Continuum), Chap. 3.
- Zahar, E. (2001) *Poincaré's Philosophy: From Conventionalism to Phenomenology* (UK: Open Court).

کانت، تراکتاریس ویتگنشتاین و سوژه متافیزیکی ۹۵
 من فلسفی انسان نیست، بدن انسان نیست، یا نفس انسان، که روان‌شناسی
 به آن می‌پردازد، نیست، بلکه سوژه متافیزیکی است، مرز جهان — نه
 بخشی از آن.

(فقرة ۵/۶۴۱)

همان‌گونه که در این فقرات دیده می‌شود، ویتگنشتاین قائل به تفکیک میان سوژه متافیزیکی و سوژه تجربی است. سوژه تجربی جزو جهان است و می‌توان درباره آن به نحو غیرفلسفی و روان‌شناختی سخن گفت. من تجربی و ساز و کارهای حاکم بر آن اهمیت فلسفی ندارند. در مقابل، من فلسفی یا سوژه متافیزیکی است، که قوام بخش فلسفه است و در مرز عالم واقع شده است. در این جا ردپای آموزه‌های فرگه و کانت، دو فیلسوفی که ویتگنشتاین در نوشتن رساله متأثر از آن‌ها بوده است، دیده می‌شود. پرهیز از خلط میان روان‌شناسی و فلسفه یادآور آموزه ضدروان‌شناسی گرابی فرگه است. بحث از ایده و تصاویر ذهنی نزد فرگه، برخلاف آنچه فلاسفه تجربی مسلک کلاسیک می‌انگاشتند، اولاً و بالذات صیغه روان‌شناختی دارد، نه فلسفی.^۱ از این رو، در کل رساله از من تجربی به مثابه امری فلسفی بحث نشده است. از سوی دیگر، بحث از سوژه متافیزیکی آشکارا طینی کانتی دارد. من فلسفی در مرز عالم واقع شده و خاستگاه تگون معرفت و سخن گفتن معنادار است. ویتگنشتاین برای تبیین رأی خویش درباره سوژه متافیزیکی از تفکیک میان چشم و میدان دید بهره می‌جوید. همه چیز را می‌توان دید جز چشم را. هیچ‌گاه نمی‌توان چشم را دید. در عین حال، اگر چشمی در میان نباشد، هیچ چیز دیده نمی‌شود. در مقام تمثیل، سوژه متافیزیکی در حکم چشم است و سوژه تجربی و آنچه در جهان پیرامون یافت می‌شود به مثابه میدان دید.

۱. برای بسط بیش‌تر این مطلب، ن. ک.: گوئپرت فرگه، «آلندیشه»، ترجمه محمود یوسف ثانی، فصلنامه فلسفی ادبی، فرهنگ ارزنون، شماره ۸-۷، تهران، ۱۳۷۴؛ همچنین ن. ک.: سروش دباغ، «فرگه، ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی»، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، صراط، (دیراست دوم) ۱۳۸۷، صص ۱۲۱-۹۷.

رویکرد ایده‌آلیستی وی را بدان تبیین می‌کند. آخرین بخش به مقایسه کاربرد این سوژه نزد کانت و ویتگنشتاین می‌پردازد و می‌کوشد مدعای مذکور را مورچه‌کند.

۱. جایگاه سوژه متافیزیکی در تراکتاریوس

۱.۱ یکی از مفاهیم مهمی که در رساله منطقی-فلسفی^۱ از آن بحث شده است سوژه متافیزیکی است. از حدود و ثغور این مفهوم و لوازم فلسفی-مطلق، مترتب بر به‌کار بردن آن در فضای رساله، کم‌تر سخن به میان آمده است. در این بخش کوشش می‌شود با نشان دادن شأن فلسفی سوژه متافیزیکی در رساله و لوازم مترتب بر اتخاذ آن، ناسازگاری پروژۀ رساله در جمع میان سوژه متافیزیکی از یک‌سو و نظریه تصویری معنا به‌عنوان موضع مختار ویتگنشتاین، از سوی دیگر مورد بحث واقع شود.

۲.۱ ویتگنشتاین در رساله می‌گوید:

سوژه جزو جهان نیست، بلکه مرز جهان است.^۲

(فقرة ۵/۶۳۳)

سوژه متافیزیکی در کجای جهان یافت می‌شود؟ خواهیم‌گفت که این دقیقاً مثل نسبت میان چشم و میدان دید است. اما شما واقعاً چشم را نمی‌بینید. و هیچ چیز در میدان دید یافت نمی‌شود که از آن نتیجه بگیرید که با چشمی دیده می‌شود.

(فقرة ۵/۶۳۳)

... آن‌چه «من» را وارد فلسفه می‌کند این است که «جهان، جهان من است».

۱. از این پس، آن را به اختصار رساله خواهیم‌خواند.

۲. ترجمه همه فقرات رساله در این مقاله از ترجمه در دست انتشار سروش دباغ برگرفته شده است.

مقومات چنددی را برای آن برنمی‌شمارد. درعین حال، ویتگنشتاین با اتخاذ مفهوم سوژه متافیزیکی، به پروژه رساله صیغای استعلایی بخشیده و برای مفاهیمی نظیر علیت، ضرورت و کلیت در منظومه خویش تمهیدی اندیشیده است.

۴.۱ پس از سوژه متافیزیکی، نوبت به مفاهیمی نظیر شیء، جوهر، امور واقع، موقعیت‌ها و وضعیت‌های امور ممکن می‌رسد.^۱ از دیگر مقولاتی که در پی افکنی منظومه رساله مداخلیت نام دارند، مؤلفه‌ها و مقومات جهان پیرامون با اشیاء حیث که صیغه انتولوژیک دارند. ما در بنیادی‌ترین سطح جهان پیرامون با اشیاء سر و کار داریم. ترکیب ممکن اشیاء با یکدیگر، وضعیت‌های امور و محقق شدن وضعیت‌های امور، امور واقع را به دست می‌دهند. در واقع، تقرر و تعیین انتولوژیک امور واقع از وضعیت‌های امور و موقعیت‌ها بیش تر است. وضعیت‌های امور معطوف به یک رابطه و ترکیب امکانی از دو یا چند چیز در عالم پیرامونند؛ حال آن‌که امور واقع ناظر به وضعیت‌های امور متحقق و متعین شده‌اند.^۲ به‌عنوان مثال، وضعیتی که در آن کتاب روی میز قرار گرفته و در آن رابطه‌ای میان کتاب و میز برقرار است یک امر واقع است. درعین حال، قرار گرفتن گربه کنار بخاری رابطه‌ای است ناظر به یک وضعیت امور ممکن؛ بدین معنا که علی‌الاصول ممکن است گربه‌ای در کنار یک بخاری در جهان پیرامون قرار گیرد؛ حتی اگر در حال حاضر هیچ گربه‌ای کنار هیچ بخاری‌ای در جهان قرار نگرفته باشد. نظریه تصویری معنا گریز و گزیری از پذیرش این مفروض انتولوژیک ندارد.

مطابق با آموزه‌های رساله، زبان ماهیت گزاره‌ای دارد و گزاره ماهیت تصویری، گزاره‌ای که در قالب یک جمله درست‌ساخت صورت‌بندی می‌شود به‌شرطی واجد شرایطی باشد. نسبت میان مفاهیم شیء، وضعیت امور ممکن، امر واقع و موقعیت در رساله، ن.ک.:

H. Glock (1996) *A Wittgenstein Dictionary* (Oxford: Blackwell Publishing), pp. 115 - 120.

۱. برای بسط بیشتر به این مطلب، ن.ک.: سروش دباغ، اسکوت در تراکتوریس، اسکوت و معنا، صص ۴۱-۳۳.

۲. جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، صراط، (دویراست دوم) ۱۳۷۷، صص ۴۱-۳۳.

سوژه متافیزیکی شرط ضروری و لازم تکون سخن معنادار و معرفت‌بخش است. به تعبیر دیگر، هم‌ریختی میان ساختار منطقی یک گزاره و مدل آن در عالم خارج، که قوام‌بخش معناداری در فضای رساله است، از منظر سوژه متافیزیکی صورت می‌پذیرد؛ سوژه متافیزیکی‌ای که در مرز عالم قرار گرفته و از وجه ابدی^۱ در عالم می‌نگرد. در واقع، تا سوژه متافیزیکی مفروض گرفته نشود، نمی‌توان حدود و ثغور معناداری و سخن گفتن معنادار را مشخص کرد.

۳.۱ حال پیرسیم سوژه متافیزیکی به‌کار رفته در رساله چه مؤلفه‌هایی دارد و چه مدلولات منطقی‌ای بر اتخاذ آن مترتب می‌شود؟ به نظر می‌رسد سوژه متافیزیکی رساله، نظیر معنایی که کانت از این مفهوم مراد می‌کند، از سوژه شناسنده و چگونگی آگاهی او نسبت به عالم پیرامون آغاز می‌کند. در واقع، مبدا عزیمت دستگاه فلسفی در این‌جا نه جهان پیرامون که مرزهای جهان پیرامون است؛ من فلسفی‌ای که می‌کوشد تا از خود به درآید و حدود و ثغور آگاهی و معرفت و سخن گفتن معنادار را مشخص کند. ویتگنشتاین نیز، نظیر کانت، در پی به دست دادن تبیینی موجه و سازوار از مفاهیمی نظیر کلیت و ضرورت و مقولاتی مانند بین‌الادهائی^۲ بودن معرفت است. وی برای پرهیز از ابتلاء به مغالطه روان‌شناسی‌گرایی از یک سو و به‌دست دادن تبیینی فلسفی از مفاهیمی نظیر کلیت و ضرورت از سوی دیگر، پروژه‌های استعلایی را اختیار می‌کند. در این تلقی، سوژه متافیزیکی مفهوم من استعلایی کانت را تلاشی می‌کند. از این حیث که کانت در بقده عقل محض از سوژه تجربی فراتر می‌رود تا حدود و ثغور دکون معرفت را مشخص کند، ویتگنشتاین نیز در رساله از تمامیت امور واقع^۳ فراتر می‌رود تا حد و مرز اندیشه و زبان و سخن گفتن معنادار را معین سازد. اما درباره من استعلایی یا سوژه متافیزیکی سرمایه‌گذاری چنانچه نمی‌کند و مؤلفه‌ها و

1. sub specie aeterni
2. intersubjectivity
3. totality of facts

۲. سرشت و دامنه ایده آلیستی سوژه متافیزیکی نزد کانت

۱.۲ کانت، با استفاده از اصطلاح امر استعلایی و طرح تمایز آن از امر متعالی، دو منظوره اصلی را پی گیری می کند. نخست این که مفاهیمی هست که ما، برای توضیح چگونگی معرفت و شناخت علمی خود، سخت نیازمند توضیح کاربرد آنها هستیم. اگر کاربرد زمان و مکان یا، به تعبیر کانت، صور پیشینی ناب زمان و مکان نباشد، نمی توان مثلاً عینیت گزاره های علمی را توجیه کرد. کاربرد این به اصطلاح مفاهیم شرط ضروری و البته نه کافی توجیه شناخت است. دومین منظور کانت بر تمایز امر استعلایی و امر متعالی تکیه دارد. اندیشه روزان پهنه متافیزیکی هم، پیش از کانت، متوجه ضرورت این مفاهیم برای توجیه دانش بوده اند و از این حیث تفاوت مهمی با او ندارند، بلکه تفاوت در آن جاست که آنها کاربرد این مفاهیم را از حد توجیه علم و شناخت فراتر برده و آنها را موضوع شناخت های خود کرده بودند. محصول رویکرد آنها فراهم آوردن مجموعه ای از گزاره ها و استدلال های بود که به زعم خودشان به شیوه ای علمی کنار هم قرار گرفته و دانشی به نام متافیزیک را شکل داده اند. مثلاً بخش مهمی از هر نظام متافیزیکی مجموعه گزاره ها و مباحثی است که درباره زمان و مکان است و طراحان آنها گمان می کرده اند که دانشی درباره زمان و مکان فراهم آورده اند؛ درحالی که به نظر کانت رویکرد آنها فقط توهم به بار آورده است، زیرا عقل ما توان فهم علمی آنها را ندارد.^۱

توجه به دو منظوری که کانت پیگیری می کند روشن می سازد که چرا او برای توضیح نظر ویژه خود درباره امر استعلایی، از واژه ای در زبان آلمانی استفاده کرده که از یک سو بدیع بوده و تا پیش از این استفاده نشده است، یعنی واژه *Transzendental*، و از سوی دیگر مشتق از واژه ای پرکاربرد، یعنی *Transzendent* در زبان فلسفی رایج است. کانت ضرورت استفاده از تمام مفاهیم مهم متافیزیکی

معنا خواهد بود که معطوف به یک وضعیت امور ممکن در جهان پیرامون باشد. مفهوم تصویر، که در اینجا مفهومی استعاری است و قاعداً نباید آن را در معنای روان شناختی- تجربی فهمید، ناظر به امکان پذیری مصور ساختن صورت منطقی گزاره در فضای منطقی است. مطابق رأی ویتگنشتاین، اگر گزاره درست ساختنی نظیر «لبوان کنار درخت است» ناظر به وضعیت امر ممکن در جهان پیرامون باشد، لازمه آن این خواهد بود که می توان آن را در فضای منطقی مصور کرد. مدلول سخن فوق این است که گزاره «لبوان کنار درخت است» معنادار است. برای احراز صدق و کذب گزاره باید به جهان خارج مراجعه کرد. در واقع، در فضای رساله صدق و کذب فرع بر معناداری است، معناداری، که در زمره امور نشان دادنی است، منسلخ از عالم پیرامون است؛ برخلاف صدق و کذب گزاره که جز با رجوع به عالم خارج به دست نمی آید. گزاره فوق الذکر معنادار است، چون علی الاصول ناظر به یک وضعیت امور ممکن در جهان پیرامون است؛ اما برای احراز صدق آن باید مشخصاً ردیای مدلول آن گزاره را در جهان پیرامون سراغ گرفت. از سوی دیگر، گزاره درست ساختنی نظیر «تک زدن کودک بی دفاع بد است» فاقد معناست؛ زیرا، بنابر آموزه های رساله، جهان پیرامون عاری از ارزش های اخلاقی است^۱ و رابطه میان «تک زدن کودک بی دفاع» و «بد بودن» علی الاصول معطوف به وضعیت امور ممکن در جهان پیرامون نیست. لازمه سخن فوق این است که صورت منطقی این گزاره را نمی توان در فضای منطقی نشان داد.

از آن چه تا کنون آمده، می توان چنین نتیجه گرفت که هم سوژه متافیزیکی قوام بخش پروژه فلسفی ویتگنشتاین در رساله است و هم اصناف روابط میان مؤلفه های گوناگون در جهان پیرامون، به مثابه امری انتولوزیک. بدین ترتیب، در تراکتوریس دو مؤلفه اصلی نمودار می شوند که یکی سرشتی غیر انتولوزیک و غیر رئالیستی دارد و دیگری کاملاً انتولوزیک و رئالیستی است.

۱. ک. ک.: تقرات ۲۷۵۱، ۲۷۴۲ و ۲۷۴۳، رساله.

1. I. Kant (1990) *Kritik der reinen Vernunft*, hrsg. von Raymund Schmidt (Hamburg, Meiner), pp. A29, B350.

عقل‌گرایان هم دور می‌سازد. این تلقی از رئالیسم، که پیشینه‌اش بسیار طولانی است، شکاف میان آگاهی و موضوع آگاهی را بسیار گسترده‌تر و بیرون بودگی جهان را تشدید می‌کند. این وضع تا آنجا پیش رفته است که بسیاری از متافیزیک‌و‌وزان، جهان را به توان رسانده و به دو جهان ظاهری و باطنی تقسیم کرده‌اند؛ هرچند پس از آن به هزار ترفند ناموفق دست زده‌اند تا بار دیگر رابطه میان آن‌ها را ترمیم کنند. ۴.۲ از نظر کانت، جهان یکی بیش نیست و آن جهان آگاهی محض یا خرد

تاب است، که صد البته درباره آن فقط باید به شیوه استعلایی سخن گفت. برخی از نویسنده‌گان، بر پایه درک ظاهرآ نادرستی از ایده‌آلیسم، تفسیر ایده‌آلیستی فیثته و هگل را از نظریه کانت نقد می‌کنند. پندار آن‌ها این است که تفسیر ایده‌آلیستی نظریه کانت دو نکته را بر این نظریه تحمیل کرده است: نخست این که این تفسیر تمایز پدیدارها و ذوات معقول را در نظریه کانت به تمایز دو جهان مجزآ تعبیر می‌کند. نه دو جنبه از یک واقعیت یگانه؛ دوم این که کانت را وادار می‌کند تا ذهن را سازنده و واقعیت معرفی کند.^۱ ولی این تعبیر درستی از ایده‌آلیسم کانت، فیثته و هگل نیست، یعنی اصولاً ایده‌آلیسم آلمانی نه قائل به دو پاره بودن جهان است و نه قائل به این باور ساده که ذهن واقعیت را ساخته است.^۲

خاستگاه چنین تحلیل‌هایی خویش‌جدیدی است که در دهه‌های اخیر

۱. مترجم محترم کتاب کانت راخر اسکروتن، در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته است، گزارش همدلانه‌ای از خویش‌انگلس‌اسکروتنی متأخر کانت ارائه کرده است. استدلالی که در بالا ذکر شده است به نقل از دو مفسر بزرگ انگلیسی یعنی استراوسن و اویگ است، که قطعات مهمی از تفسیر آن‌ها در آنجا آمده است.

۲. اصولاً یکی از مهم‌ترین اهداف الیدینمندان آلمانی از طراحی دستگاه‌های ایده‌آلیستی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، بیان اموری است که شناخت‌شناسی رئالیستی سنتی ایجاد کرده است. بر این وجه خاص درباره کانت، وی هیچ‌جا نگفته است که دو جهان وجود دارد، یکی خانه انبیا فی نفسه و دیگری خانه پدیدارها، چنین سخنی با مبانی کارنی سخت در تضاد است، بلکه کانت می‌گوید دو توانایی متفاوت می‌توان برای آگاهی در نظر گرفت: یکی توانایی تجربی، که به پاری آن با ابژه‌های تجربی سروکار دارد و دیگری توانایی فکری (intellectual)، که به پاری آن می‌تواند چیزی به نام انبیا فی نفسه را بیندیشد یا تصور کند. این توانایی اخیر در شناخت نظری، برای توجیه واقعیت شناخت کاربرد دارد و در اخلاق، برای توجیه آزادی استفاده می‌شود.

ستی را می‌پذیرد، ولی رویکردی متعالی به آن‌ها ندارد، بلکه از منظری استعلایی فقط از فرض آن‌ها پاری می‌گیرد و خود آن‌ها را موضوع شناخت علمی قرار نمی‌دهد.

۲.۲ مفهوم امر استعلایی نزد کانت نسبت مهمی با تفکیک امور پیشینی و پسینی نزد وی دارد. از نظر کانت، هر شناخت پیشینی‌ای استعلایی نیست.^۱ امر استعلایی ناظر به توانایی شناخت یا کاربرد شناخت است؛ یعنی فقط امری استعلایی است که توضیح می‌دهد چگونه تصویرهای معینی فقط به نحو پیشینی به کار برده می‌شوند. بدین ترتیب، زمان یا مکان، با این که صورت‌های پیشینی‌اند، استعلایی نیستند، بلکه این کاربرد آن‌ها در توضیح شناخت است که استعلایی است. پس خود امور پیشینی به خودی خود استعلایی نیستند. در این صورت، به طریق اولی، امر استعلایی به هیچ وجه پسینی^۲ هم نیست؛ یعنی چیزی نیست که بتوان آن را در تجربه ممکن یافت.

۳.۲ دو نکته مذکور پایه‌های مقدماتی ایده‌آلیسم کانت را تشکیل می‌دهند. این که امور استعلایی، به‌رغم کاربردشان در حوزه پدیداری، خود امروری پدیداری و پسینی نیستند نافی رئالیسم خام تجربه‌گرایان است، که آگاهی را غیر از انبیا و متعلقات آگاهی می‌دانند و جایگاه این متعلقات را اصالتاً بیرون از آگاهی قرار می‌دهند. مطابق با این نوع از رئالیسم، زمان و مکان هم از اوصاف همان جهان بیرونی به‌شمار می‌آیند. این در حالی است که به نظر کانت متعلقات شناخت، که تصورها یا پدیدارهایند، از جنس آگاهی‌اند و زمان و مکان هم، به‌مابه امور پیشینی، صور محض قوه حس استعلایی همان آگاهی‌اند.

از سوی دیگر، دور کردن آگاهی از شناخت‌های متعالی، مثل شناخت امور فی نفسه یا ایده‌هایی چون خدا و نفس، نظریه کانت را از رئالیسم متافیزیکی

1. *Ibid.*, p. A56.

2. a-posteriori

استعلایی او توضیح داد. آگاهی و خرد ناب یا سوژه متافیزیکی از حیث نظری شناسنده‌ای کلی است با داشته‌هایی پیشینی که کاربرد آن‌ها استعلایی است. این داشته‌ها عبارت‌اند از: (۱) صورت محض زمان (۲) صورت محض مکان (۳) مقولات فاهمه. این‌ها صور پیشینی آن هستند. اما دایره آگاهی ناب به این سه محدود نمی‌شود، بلکه سوژه‌های تجربی، که عبارتند از شناسندگان فردی، مانند من و شما، از یک سو و اثرهای تجربی، که همان پدیدارهای سوژه تجربی‌اند، هم از سوی دیگر در بهینه آگاهی ناب یا سوژه متافیزیکی قرار دارند. سوژه بودن سوژه‌های تجربی و اثره بودن اثره‌های تجربی وابسته به این تقرر است. در نظر کانت، قرار دادن هر یک از این‌ها در جایی خارج از آگاهی نه تنها عدول از ایده‌آلیسم، بلکه مساوی با درغایتیدن به توهم متافیزیکی است.

رابطه تمام این امور با هم در دل سوژه متافیزیکی نیز بدین ترتیب است: سوژه متافیزیکی شرط اصلی مطلق شناخت است. صور زمان و مکان و مقولات هم بر اثره تجربی و هم بر سوژه تجربی بر توهمی افکنند. همین‌جا باید گفت که هیچ‌یک از این‌ها اصلاً ساختار سوژه تجربی نیستند، زیرا در این صورت اولاً هیچ شناخت کلی و ضروری قابل توجهی نخواهد ماند و ثانیاً توضیح رابطه بین الازدهانی غیرممکن خواهد شد. این صور و مقولات را می‌توان منطق حاکم بر سوژه و اثره تجربی دانست. اثره‌های تجربی، که همان پدیدارهای آگاهی‌اند و به همین دلیل در دل آگاهی محض یا سوژه متافیزیکی و نه خارج از آن قرار دارند، زمان‌مند، مکان‌مند و مقوله‌پذیرند. زمان‌مندی و مکان‌مندی به این معناست که صورت پیشینی زمان و مکان آن‌ها را اثره و پدیدار کرده است و مقوله‌پذیری نیز بدین معناست که اطلاق مقولات بر آن‌ها موجب ارتقایی آن‌ها از حد اثره‌های اولیه شناخت به حد موضوعات گزاره‌های علمی شده است. از آن سو سوژه تجربی هم در بر تو این صور و مقولات سوژه است؛ زیرا اگر این صور و مقولات نبودند هیچ شناختی رخ نمی‌داد تا سوژه، که همان فاعل شناساست، شکل گیرد.

در فضای فلسفی دنیای انگلو ساکسون، به پیشگامی استراوسن، مطرح شده و می‌کوشد از منظر فلسفه و گنگشتاین مقدم به بازخوانی نظریه کانت بپردازد و از برخی ایده‌های کانتی در تقویت رویکرد خود باری گیرد. این در حالی است که حتی غالب فیلسوفان مقدم دنیای انگلو ساکسون، از جمله راسل یا مور و حتی فرگه، از زاویه دید یک منتقد، نظریه شناخت کانت را ایده‌آلیستی معرفی می‌کردند و این نشان می‌دهد که خویش کلاسیک اندیشمندان انگلیسی از کانت نظریه وی را ایده‌آلیستی می‌خوانند و هر چند منتقد آن است، ولی ایده‌آلیستی بودن آن را به گردن تفسیر آلمانی فیشته و هگل نمی‌اندازد.^۱ بر پایه آن‌چه گفتیم، می‌توان چنین داورى کرد که چه منتقد نظریه کانت باشیم و چه موافق آن، در ایده‌آلیستی بودن آن نمی‌توان تردیدی کرد.

۵.۲ سوژه متافیزیکی، یا خرد ناب، در فلسفه کانت از جمله امور استعلایی است. وصف متافیزیکی در این‌جا همخوان با معنای مورد قبول خود کانت از متافیزیک است، که هم‌ارز معنای استعلایی است. به تعبیر دیگر، این سوژه یک جوهر متعالی نیست که در متافیزیک سنتی از آن بحث می‌شود. در متافیزیک سنتی این جوهر متعالی را، که همه موجودات را دربر می‌گیرد، خدا نامیده‌اند. ولی کانت اولاً، سخن از «جوهر» به میان نمی‌آورد، بلکه می‌گوید سوژه، تا اسیر رئالیسم نشود؛ ثانیاً، وقتی می‌گوید سوژه متافیزیکی، می‌خواهد بر استعلایی بودن آن صحنه‌گذار و به کاربرش در توضیح شناخت توجه دهد.

۶.۲ با در نظر گرفتن دو نکته‌ای که در شماره‌های ۴.۲ و ۵.۲ از نظر گذشت، می‌توان دامنه و گستره سوژه متافیزیکی در فلسفه کانت را بر پایه ایده‌آلیسم

۱. برای نمونه، نک: .

G. E. Moore (1993) *The Notion of Idealism* in T. Balwind (ed.) *Moore Selected Writings* (London, Routledge), p. 44.

B. Russell (1995) *The Problem of Philosophy* (Indianapolis, Hackett), pp. 42 – 43.

G. Frege (1984) «Thoughts» in *Frege Collected Writings on Mathematics, Logic and Philosophy*, Trans. by M. Black (Oxford: Blackwell Publishing), p. 366.

۸.۲ تفکیک میان اندیشه^۱ و شناخت^۲ یکی از این مبانی پایه‌ای است. کانت این تمایز مهم را در پیشگفتار *تقد عقل محض* به کار برده و در پانویست بحث، آن را این‌گونه شرح داده است: «برای شناختن یک اثره، ضروری است که من بتوانم امکان آن را (یا مستند به گواهی تجربه درباره واقعیت آن یا به صورت پیشینی از راه عقل) اثبات کنم. ولی من می‌توانم به هرآن‌چه می‌خواهم بیندیشم، فقط در صورتی که با خود در تناقض نیفتم؛ یعنی در صورتی که مفهوم من اندیشه‌ای ممکن باشد، خواه در مجموع همه ممکن‌ها بتوانم اثره‌ای بیابم که با آن مفهوم متناظر باشد یا نتوانم. برای این‌که چنین مفهومی اعتباری ایزکیو (یا امکانی واقعی) یابد، نیازمند چیزی بیش تر است.»^۳

روشن است که اندیشه برای کانت بسیار کلی‌تر و گسترده‌تر از شناخت است. مراد کانت از شناخت همان دانش‌هایی است که فهم به یاری حس فراهم می‌آورد و عبارات‌اند از ریاضیات و فیزیک و سایر دانش‌های طبیعی تجربی. طلب عینیت دقیقاً برای همین‌گونه شناخت‌هاست. ولی اندیشه محصول گسترده‌تر و کلی‌تر عقل محض است یا، به تعبیر دقیق‌تر، خود آگاهی محض است و از این‌رو، تا جایی که به تناقض‌گویی نینجامد، هم کاربردهای نظری دارد و هم کاربردهای غیرنظری. اندیشه از آن حیث که بستر کلی تمام شناخت‌های نظری است، فاعل شناسا یا سوژه نظری است و از آن حیث که واضح قانون اخلاقی است، عامل اخلاقی یا سوژه عملی است و از آن حیث که احساس‌کننده امر والا و امر زیباست، سوژه حساس است.

منطق حاکم بر شناخت نظری اصول فاهمه و کارکرد مقولات فاهمه است، ولی منطق حاکم بر اندیشه اصل امتناع تناقض است، که البته، به دلیل شمول اندیشه نسبت به شناخت، فاهمه نیز از این اصل پیروی می‌کند. اعتبار این اصل برای

1. *Gedanken/Thought*
 2. *Erkenntnis/knowledge*
 3. I. Kant (1990) *Kritik der reinen Vernunft*, hrsg. Von Raymond Schmidt (Hamburg, Meiner), p. Bxxvii.

پس کانت، به دلیل رویکرد ایده‌آلیستی‌اش به سوژه متافیزیکی، کارکرد و نقشی فراتر از یک فرض ساده برای آن در نظر می‌گیرد؛ زیرا می‌توان چیزی را فقط فرض ساده شناخت دانست و از آن‌پس ره‌ایش کرد و توسعه‌ی بدان نبخشید. مثلاً رابطه نردبان را با زمینه‌ای که بر روی آن استوار است در نظر بگیرید. این زمینه برای برپایی نردبان ضروری است، ولی نمی‌توان از آن انتظاری فراتر داشت، زیرا هیچ رابطه دیگری با مسیر ما و خود نردبان ندارد. این در حالی است که سوژه متافیزیکی در نظریه معرفتی کانت چیزی فراتر از آن زمینه ثابت برای نردبان شناخت است، زیرا کل نظریه شناخت کانت عبارت است از بیان گسترده و در عین حال پیشین و نظم داشته‌های پیشین و پسین این سوژه متافیزیکی از منظری استعلایی. سوژه متافیزیکی چونان دایره‌ای است که کل شناخت با اجزاء مقومش در دل آن قرار دارند.

۷.۲ دامنه سوژه متافیزیکی به سطح شناخت نظری هم محدود نمی‌شود. کانت هنگام تألیف کتاب *تقد عقل محض* در نظر داشت کل نظریه ایده‌آلیستی خود را، که دربرگیرنده کاربردهای مختلف خرد ناب است، در آن تقریر کند. پیشگفتار و درآمدهای که بر این کتاب نگاشته است به خوبی نشانگر این خواست بنیادین است. ولی وی به دلایل چندی، هرچه پیش رفت نتوانست چیزی را، جز یکی از کاربردهای اصلی عقل محض، که همان کاربرد نظری است، در این کتاب توضیح دهد، زیرا بحث درباره این موضوع، خود، به تنهایی بسیار گسترده بود و کانت هم با وسواس زیادی مطالب را بارها تکرار می‌کرد. از این‌رو، این کتاب، به‌رغم این‌که تقد عقل محض نام دارد، بیش‌تر محدود به تقد عقل نظری است و در آن، جز به صورت اشارت‌هایی کوتاه، به کاربرد عملی و حکمی عقل محض پرداخته نمی‌شود. ولی با این حال، برخی از مهم‌ترین پایه‌ها و مقدمات توضیح گسترده سوژه متافیزیکی را در کاربردهای غیرنظری‌اش در همین کتاب به دست داده است، که یکی از آن‌ها برای بحث ما بسیار ضروری است.

شناخت‌های علمی روشن است. متفاوتی یک هم به این دلیل غیرعلمی و شبه‌دانش خوانده می‌شود که ناتوان از برآوردن اقتضائات این اصل است، زیرا تعارضات خود را نه می‌تواند رفع کند و نه می‌تواند جمع کند.^۱ در اخلاق نیز بر پایه همین اصل است که می‌توان تشخیص داد آیا مبانی رفتار ما می‌تواند قانون عام همگان شود یا خیر.^۲ این تفکیک راه را باز می‌کند تا کانت، با حفظ نظریه محدودکننده خویش در حوزه شناخت نظری، در ساحت‌های دیگر اندیشه افق‌های گسترده‌ای برای آگاهی ناب طراحی کند و به قول خودش جایی برای ایمان و اخلاق بگشاید، بی‌آن‌که شکاف‌های پرنشاندنی میان آن‌ها وجود داشته باشد. به شرط استعلایی نگریستن، تمام این‌ها کاربردهای متعدد یک سوژه متفاوتی یک‌گانه‌اند: ایده‌آلیسم استعلایی.

به‌عنوان جمع‌بندی این بخش، باید گفت که خوردناب یک یگانگی مطلق است با کارکردها و کاربردهای متعدد، که همه از توانایی‌های خود او به‌شمار می‌آیند. فراهم آوردن شناخت نظری به یاری مقولات و صور زمان و مکان، اندیشیدن دربارهٔ خنای، آزادی، جاودانگی، امر والا و زیبا، و نه ادعای شناختن آن‌ها، و نیز یاری‌گیری از آن‌ها در جهت سامان‌دادن به یک اخلاق کلی و ضروری و اموری از این دست، همه و همه، اعضاء این کل یک‌گانه‌اند. کانت در این‌باره می‌گوید: «خرد ناب یک یگانگی کاملاً ویژه برپای خود ایستاست، که در آن، مانند یک جسم ارگانیک، هر عضو برای همهٔ عضوهای دیگر و همهٔ عضوها برای تک تک اعضاها برقرزند.»^۳ سخنش در این میان هم شیوهٔ استعلایی نگریستن را به ما می‌آموزد و هم موانع اندیشیدن و موانع بیان سخنان کلی و ضروری را دربارهٔ اموری که نمی‌توان آن‌ها را شناخت، برطرف می‌کند. کانت خدمت نخست سخنش را

1. *Ibid.*, p. A 407.

۲. ایمانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قصیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۱۹، ص ۳۳.

3. I. Kant (1990) *Kritik der reinen Vernunft*, hrsg. Von Raymond Schmidt (Hamburg: Meiner), p. Bxxiii.

خدمتی سلبی معرفی می‌کند که مانع توهم است و خدمت دوم سنجش را خدمتی ایجابی^۲ می‌داند که ضامن حرکت آزادانه‌اندیشه است.

۳. ایده‌آلیسم، لوازم آن و ناسازگاری درونی رساله

۱۳ در بند ۱ دیدیم که سوژه متفاوتی چه جایگاه و کارکردی در تراکتورس و ریگشتاین دارد. هم سوژه متفاوتی و هم روابط گوناگون میان اشیاء در جهان پیرامون، به‌مثابه امری اتولوژیک، در کنار هم قوام‌بخش پروژه فلسفی رساله‌اند. نسبت‌سنجی این پروژه با نظریه شناخت کانت به‌خوبی نشان می‌دهد که سوژه متفاوتی رساله آشکارا طینی کانتی دارد. ولی، به‌رغم طنین کانتی سوژه متفاوتی رساله، بر پایه دامنه و گسترهٔ این سوژه نرزد کانت، آنچه‌آن که در بند ۲ توضیح دادیم، می‌توان ادعا کرد که انتظار و ریگشتاین از این سوژه در نظریه تراکتورس حلقه‌ای است یا، به عبارت دیگر، متضمن همهٔ مؤلفه‌های سوژه متفاوتی کانتی نیست. به‌عنوان مثال، سوژه متفاوتی کانت دربرگیرندهٔ مقولات فاهمه و صور زمان و مکان است، ولی سوژه متفاوتی رساله دربرگیرندهٔ هیچ‌یک از این موارد نیست. همچنین، کاربرد سوژه متفاوتی در پهنهٔ اموری چون اخلاق و زیبایی‌شناسی هم از مواردی است که ادعای مذکور را تقویت می‌کند؛ زیرا کانت بر پایهٔ تفکیک اندیشه و شناخت به سوژه متفاوتی امکان می‌دهد به امور غیربیداری به شیوه‌ای نه تنها معنادار، بلکه حتی سازوار و معرفت‌زا بیندیشد. سوژه متفاوتی کانت، آنچه‌آن که کانت در بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق آورده است، با نگاهی غیربیداری و غیرتجربی به انسان می‌تواند به قانون نامشروط و مطلق اخلاقی دست یابد و به همین ترتیب، در پهنهٔ زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی، امر زیبا و امر والا را به اندیشه درآورد و گزاره‌های کلی دربارهٔ آن‌ها صادر کند. این در حالی است که ریگشتاین هیچ‌یک از این کاربردها را برای سوژه متفاوتی‌ای که در رساله طرح

1. negativ/negative

2. positiv/positive

شیء، وضعیت‌های امور، واقع، موقعیت‌ها و اموری از این دست، باید از جهان مسلخ از کاربرد زبان آغاز کرد، که مملو از تعینات انتولوژیک مستقل از کاربردان زبان است؛ تعینات انتولوژیکی که قوام‌بخش مفهوم هم‌ریختی هستند.

۴. نتیجه

بنابر آنچه آمد، به نظر می‌رسد که صاحب رساله یا باید سوژه متافیزیکی را به کناری نهاد و صرفاً از تعینات انتولوژیک فوق‌الذکر برای تبیین موضع مختار خویش مدد جوید یا باید منکر سوژه واقع‌گرایانه پیروژه فلسفی خویش (تعینات انتولوژیکی نظیر شیء و امور واقع) شده، به لوازم آن تن دهد. مسیر نخست، به نوعی، ادامه راه فرگه و مفروض گرفتن وعاء‌های شبه‌افلاطونی را به ذهن متبادر می‌سازد. راه دوم متضمن حرکت در مسیر سنت ایده‌آلیسم آلمانی است؛ سستی که پس از کانت با فیشته، شلینگ و هگل به اوج خود می‌رسد. در هر صورت، جمع دو مؤلفه فوق‌الذکر منطقی ناممکن و متضمن ناسان‌گاری فلسفی است. به این معنا، پیروژه رساله قرین موفقیت نبود، چراکه می‌خواست مؤلفه‌های ناسان‌گار را با یکدیگر جمع کند.

به نظر می‌رسد که صاحب رساله در ادامه زندگی فلسفی خویش هیچ یک از این دو مسیر را برنگزید. نه به راه فرگه و در فضای واقع‌گرایی شبه‌افلاطونی به فلسفه‌ورزی ادامه داد و نه در پی آموزه‌های ایده‌آلیسم آلمانی روان شد و به بسط واکاوی آن‌ها همت گمارد، بلکه با سوژه متافیزیکی و تمام لوازم و لواحق آن وداع کرد و به سوژه تجربی عطف نظر کرد؛ سوژه تجربی‌ای که با ممارست و اشتغال به ورزیدن در سیاق‌های گوناگون قرین است و چنین است که مبانی متافیزیکی ضروری و مورد نیاز محقق می‌شود. اگر در فضای رساله و ویتگنشتاین مقدم، سوژه متافیزیکی قوام‌بخش سخن گفتن معنادار است، با کنار نهادن پیروژه فلسفی رساله، سوژه تجربی و تعامل این سوژه با پدیده‌های گوناگون در جهان پیرامون است که سخن گفتن معنادار را مطابق رأی ویتگنشتاین متأخر امکان‌پذیر می‌سازد.

کرده در نظر نگرفته است. روشن است که این در نظر نگرفتن نمی‌تواند ناشی از عدم التفات او باشد، بلکه ظاهراً ناشی از تضاد جدی چنین مدعیانی برای سوژه متافیزیکی با مبانی اندیشه اوست. از نظر ویتگنشتاین، هنگامی که سوژه متافیزیکی بخواهد درباره اخلاق، زیبایی‌شناسی، غایت‌شناسی و اموری از این دست گواهی صادر کند عملاً ناچار می‌شود از خود به درآید و مرزهای فلمروی امور اندیشیدنی را درنوردد و از آن‌جاکه چنین فراروی‌ای ناموجه است، زیرا زبان در آن‌جا به تعطیلات می‌رود، به سخنان و گزاره‌های بی‌معنا کشیده می‌شود. به نظر می‌رسد که تفاوت دامنه کاربرد سوژه متافیزیکی در فلسفه کانت و نظریه تراکتورس در بستر دو تلقی متفاوت از آن شکل می‌گیرد. نه این‌که بتوان تلقی ویتگنشتاین را ذیل تلقی کانت قرار داد، زیرا کانت از منظر ایده‌آلیستی به سوژه متافیزیکی می‌نگرد، درحالی‌که ویتگنشتاین، بر پایه اندیشه‌اش، نه می‌تواند و نه می‌خواهد که از چنین منظری به سوژه متافیزیکی نظر اندازد.

۲۳ در بند پیش به این نتیجه رسیدیم که ویتگنشتاین سوژه متافیزیکی را از بستر ایده‌آلیستی آن انتزاع یا به شیوه‌ای مکانیکی استخراج کرده است و از آن، به جهت کمکی که به توجیه رابطه بین الادهانی از یک سو و توجیه علمیت علوم تجربی و اعتبار گزاره‌های آن از سوی دیگر می‌کند، استفاده می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که این انتزاع موجب ایجاد نوعی ناسان‌گاری درونی در رساله شده است. می‌رسد که این انتزاع موجب ایجاد نوعی ناسان‌گاری درونی در رساله شده است. که شاید بتوان این ناسان‌گاری را یکی از دلایل شکست پیروژه تراکتورس دانست. همچنین، شاید بتوان التفات احتمالی ویتگنشتاین به این ناسان‌گاری را یکی از دلایلی دانست که باعث شده است او این پروژه را رها کند. به نظر می‌رسد ناسان‌گاری درونی رساله ناشی از این است که ویتگنشتاین، جهت پی افکنی دستگاه فلسفی خویش، هم دلی در گرو سوژه متافیزیکی دارد و هم مؤلفه‌های انتولوژیک چندی را مفروض می‌گیرد؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد جمع این دو در کنار یکدیگر میسر نباشد. در واقع، برای مفروض گرفتن امور انتولوژیکی نظیر

منابع

اسکروتن، راجو، کانت، ترجمه علی بابا، تهران، طرح نو، ۱۳۸۳.
 کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قصیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
 فرگه، گوئتراب، «اندیشه»، ترجمه محمود یوسف ثانی، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، تهران، ۱۳۷۴، شماره ۸-۷.
 دیباغ، سرورش، «فرگه، ویگنشتاین و استدلال زبان تخصصی»، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویگنشتاین، تهران، صراط، (دوبارست دوم)، ۱۳۸۷، صص ۱۲۱-۹۷.
 فرگه، «سکوت در تراکتارس»، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویگنشتاین، تهران، صراط، (دوبارست دوم)، ۱۳۸۷، صص ۴۱-۳۳.
 Frege, G. (1984) «Thoughts» in *Frege Collected Writings on Mathematics, Logic and Philosophy*, Trans. by M. Black (Oxford: Blackwell Publishing).
 Glock, H. (1996) *A Wittgenstein Dictionary* (Oxford, Blackwell Publishing).
 Kant, I. (1990) *Kritik der reinen Vernunft*, hrsg. Von Kaymund Schmidt (Hamburg, Meiner).
 Russell, B. (1995) *The Problem of Philosophy* (Indianapolis, Hackett).
 Moore, G. E. (1993) *The Refutation of Idealism* in T. Baldwin (ed.), *Moore Selected Writings* (London, Routledge).
 Wittgenstein, L. (1974) *Tractatus Logico-Philosophicus*, Trans. by D. Pears and B. McGuinness (Routledge & Kegan Paul: London & New York).

افتراق و اشتراک اخلاق طباطبایی و ویگنشتاین مقدم
 اعتبار و حقیقت در اخلاق:

مقدمه

یکی از مباحث مهم و بنی سابقه‌ای که در میان فلاسفه مسلمان در گرفته است، نسبت میان ادراکات حقیقی است، که کاشف از عالم واقع‌اند و ادراکات اعتباری (قراردادی)، که متضمن تجویز، انشاء و هنجار گذاری‌اند. مرجوم طباطبایی با پیش کشیدن تفکیک میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری کوشیده است به سهم خود پاسخی برای این پرسش مهم فلسفی اقامه کند. در این مقاله سعی بر این است که با تقریر آرای طباطبایی در وادی اخلاق، سویه‌های وجودشناختی، دلالت‌شناختی و معرفت‌شناختی نظر او را (که بدین نحو کم‌تر مورد بحث واقع شده است) از یکدیگر بازشناخته، لوازم منطقی مترتب بر آن را برشماریم. در ادامه مقاله، به مصداق تعرف الاشیاء باضدادها، کوشش می‌شود با تقریر اخلاق ویگنشتاینی و سویه‌های گوناگون آن، صیغه‌های مختلف اخلاق طباطبایی در قیاس با اخلاق ویگنشتاینی ایضاح بیشتری یابد.

۱. اخلاق طباطبایی

برای فهم هرچه بهتر معنای ادراکات اعتباری نزد طباطبایی، نخست لازم است